

تهاجم نظامی یا چانه زنی؟

روز پنجشنبه، ۱۲ ژانویه، وزیران خارجه سه کشور اروپایی مذاکره کننده با ایران خواستار تشکیل جلسه اضطراری شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی شدند تا به آنچه که تخلف جمهوری اسلامی از مصوبات این نهاد وابسته به سازمان ملل محسوب می شود، رسیدگی کند. در عین حال در باره احتمال ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت، دبیرکل سازمان ملل گفته ایران به حل این بحران از طریق مذاکره علاقه مند است و مقامات جمهوری اسلامی پیشنهاد مداخله شورای امنیت را مورد انتقاد قرار داده اند. کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد.

(بی بی سی ۱۳ ژانویه ۲۰۰۶)

با بالا گرفتن تنش ها بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در مورد پرونده هسته ای ایران، در محافل اپوزیسیون سناریوی حمله نظامی دولت آمریکا و متحدانش به خاک ایران مجدداً برجسته شده است. در ابتدا باید ذکر کرد که گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی در سطح جهانی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون؛ که از ابتدای قیام بهمن ۱۳۵۷ روزشماری کرده که روزی آمریکا به ایران قشون بفرستد و رژیم کنونی را با یک رژیم طرفدار غرب جایگزین کند؛ دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری ایران (حتی با رئیس جمهوری مانند احمدی نژاد) به

توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (حتی اگر خود را طرفدار سوسیال دمکراسی و «اتحاد» معرفی کنند). مهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آنها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچگاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آنها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبرو شد (حتی با وجود کمک ارزنده به غرب در افشای پایگاههای هسته ای ایران). اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل ها را برای روز مبادا در زرادخانه سیاسی خود نگهداشته است؛ اما چشم اندازی اصلی آن کماکان «معامله» و سازش با خود رژیم جمهوری اسلامی است. به ویژه اینکه پس از انتخاب احمدی نژاد دولت سرمایه داری ایران برای نخستین بار یک پارچه عمل می کند. در روزهای پیش مشاهده کردیم که چگونه رفسنجانی «معتدل» و حامی غرب، مدافع سیاست احمدی نژاد شد!

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تا کنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا؛ فرانسه و آلمان، اتخاذ شده بود. و زبان قلندر منشی و زور که توسط بوش ابراز می گردد. در واقع هیچگاه اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود نداشته (اختلافات تاکتیکی بوده اند). این دو روش هر دو برای به صراط مستقیم هدایت کردن دولت سرمایه داری ایران طرحی شده اند. اما؛ امروز حتی این اختلافات تاکتیکی نیز کنار گذاشته شده است. در ملاقات اخیر با صدراعظم آلمان، جرج بوش اظهار داشت که وی و آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان می خواهند که مناقشه اتمی ایران فرجامی مسالمت آمیز داشته باشد. در عین حال جک استرا، وزیر خارجه بریتانیا گفت: "هیچ کسی درباره تهاجم به ایران یا اقدام نظامی علیه ایران حرف نمی زند". کاخ سفید، اعلام کرد که "ایران عراق

نیست!"! از سوی دیگر کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت که جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد. واضح است که هیچیک از این اظهارات نشانگر تهاجم نظامی "قریب الوقوع" دول غربی به خاک ایران نیست (گرچه چنین اتفاقی به عنوان یک سناریوی غیر محتمل می تواند طرح باشد).

واکنش رژیم جمهوری اسلامی به دولت بوش نیز با وجود «اعتراضات» و «مقاومت ها» ظاهری؛ از چند سال پیش تا کنون بطور کیفی تغییر کرده است. برای نمونه چند سال پیش زمانی که بوش ایران را یکی از «محورهای اهریمنی» معرفی کرد؛ دبیر شورای نگهبان، احمد جنتی، سخنان بوش را «تعجب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسان ها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «اهانت آمیز» خواند. اما در دوره کنونی هیچ واکنش خصمانه از سوی رژیم علیه دولت آمریکا دیده نشده است. بر عکس، سران رژیم فقط ادعاهای بوش مبنی بر تدارک رژیم برای دسترسی به برنامه هسته ای را نادرست اعلام کردند. اکنون تنها خواهان "تحقیقات" در مورد مسایل هسته ای شده اند. این واکنش های اخیر نشان دهنده تمکین دولت سرمایه داری ایران به امپریالیزم است. بدیهی است جهت اصلی جدال ها بر سر چانه زنی برای به دست آوردن امتیازات بیشتر از غرب است.

سخنان «تند» احمدی نژاد نسبت به اسرائیل را نمی توان به مثابه تحریک دول غربی به یک رودرویی نظامی قلمداد کرد. این نوع سخنان از روز اول به قدرت رسیدن این رژیم وجود داشته است. دول غربی نیز این سخنان را جدی تلقی نکرد؛ گرچه طبعاً دولت اسرائیل واکنش های تندی نشان داد. بدیهی است که این سخنان

«تند» احمدی نژاد عمدتاً به منظور عوامفریبی و کسب رضایت پایه های حزب الله رژیم در ایران و منطقه طرحی شده است. دولت احمدی نژاد از یک سو برای جلب پایه های حزب الله در منطقه با بن لادن (القاعده) در رقابت قرار داشته و از طریق این عوامفریبی ها می تواند دولت خود را در عراق، فلسطین، افغانستان و سوریه «رهبر» حزب الله و «اسلام»؛ علیه دول غربی نشان دهد. از سوی دیگر در ایران فشارهای گرایش های حزب الله و بسیجی (الله کرم ها و مصباح یزدی ها) احمدی نژاد را برای حفظ پایه های خود وادار به این نوع عوامفریبی ها می کند.

علت اصلی جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در جایی دیگر نهفته است. مسئله اصلی ریشه در بحران اقتصادی ایران در دو دهه پیش؛ داشته است. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که رژیم خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک کرد و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران (بدون محدودیت) نشان داد. البته سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افزوزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آن چه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن همواره به تعویق می انداخت، نا هم آهنگی جناح «اقتدارگرا» با دیگر جناح بود. امروز با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و یک پارچه شدن رژیم، این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب

می‌کند. تدارک برای این زمینه‌سازی‌ها و تسهیلات، از سال‌های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت‌های اروپایی در ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

پس از اشغال خاک عراق توسط دولت آمریکا رژیم چرخش ویژه تری در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در راس این چرخش رفسنجانی قرار گرفته بود. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می‌شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه‌ای ۲۴ صفحه‌ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می‌کند که "ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است." وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می‌توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: "اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می‌کنیم، اسلامی نیست." وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم‌تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت‌هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می‌فهمد و می‌تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت‌گیری نوینی توسط رژیم به شکل یک پارچه در راستای جلب اعتماد دول غربی صورت پذیرفت. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای سرمایه‌گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان

تفاوتی نمی‌کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آنها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است. اما در دوره اصلاح طلبان رژیم به تمامی مطالبات خود نرسید. این بار با علم کردن پرونده هسته ای رژیم خواهان گرفتن امتیازات اساسی از دول غربی و به ویژه آمریکا است.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی‌تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. در واقع می‌توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا است. اقدامات ضد امپریالیستی دولت چاوز در ونزویلا و انتخاب اخیر او مورالس در بلیوی همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار "دموکراسی" است.

اکنون مسئله روشن است که سناریویی محتمل و در دستور روز دول غربی نه می‌تواند حمله نظامی باشد (این موضوع را رژیم ایران بدرستی تشخیص داده است) و نه تحریم اقتصادی مؤثر. تحریم اقتصادی تصمیم دشواری به نظر می‌رسد، زیرا کشورهای همچون روسیه، چین، هند و ژاپن چندان تمایلی به این که قراردادهای کلان نفت و گاز خود را با ایران به هم بزنند نشان نمی‌دهند، بخصوص روسیه که همین اخیراً قرارداد تسلیحاتی یک میلیارد دلاری با ایران بسته است.

در مورد حمله نظامی نشریه اکونومیست لندن به درستی می‌نویسد: " ایران نیز که تجربه بمباران تأسیسات اتمی عراق از سوی اسرائیل را در خاطر دارد تأسیسات اتمی خود را تا آنجا که توانسته در جاهای پراکنده، دور از دسترس و زیرزمینی مخفی کرده، تا آنجا که مثلاً تأسیسات سانتریفوژ اورانیوم در نطنز بیست و چند متر زیرزمین قرار دارد. از سوی دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که ایران تعداد زیادی مراکز

فعالیت اتمی مخفی داشته باشد و در نتیجه، حمله به تأسیسات هسته ای ایران و نابود کردن تنها در حد و اندازه ارتشی در حد ارتش آمریکا است. حمله به نیروگاه اتمی بوشهر و تأسیسات غنی سازی اورانیوم در نطنز حداکثر چیزی است که اسرائیل می تواند انجام دهد تا بدین ترتیب دست کم از روند پیشرفت برنامه اتمی ایران بکاهد اما این حمله آغاز جنگی میان ایران و اسرائیل را رقم خواهد زد که اسرائیل بدون کمک آمریکا نمی تواند به پایان برساند. حمله به ایران تنها در صورتی می تواند نتیجه بخش باشد که باعث شود حکومتی جایگزین حکومت کنونی ایران شود که با غرب دوستانه تر رفتار کند اما در مورد ایران هیچ جایگزین حاضر و آماده ای برای حکومت کنونی وجود ندارد و از سوی دیگر حمله به ایران می تواند باعث شود که این کشور تنگه هرمز را ببندد یا از طریق هوادارانی که در عربستان سعودی، عراق، لبنان و سرزمینهای فلسطینی دارد منافع آمریکا و اسرائیل را تحت حمله قرار دهد." (هفته اول ژانویه ۲۰۰۶)

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگری فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی کاملاً غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران به هیچ وجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم آمریکا هیچگاه برای به ارمغان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه"! دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. کارگران ایران در صورت بروز چنین اتفاقی باید به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیزم از سوی دیگر مبادرت کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران

تهاجم نظامی یا چانه زنی؟

بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

مازیار رازی

۱۳۸۴ دی ۲۵

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری